

BERTRAND
RUSSELL

His Life in Pictures and Words

برتراند راسل

در قاب عکس‌ها و لابه‌لای کلمات

گردآوری و ویرایش

امیر کشفی

بدرتواند راسل

گردآوری و ویرایش
امیر کشفی

فهرست مطالب

۳.....	سخنی با خوانندگان
۴.....	برتراند راسل در قاب عکس‌ها و لابه‌لای کلمات
۵۰.....	ضمیمه. کتابشناسی راسل
۵۵.....	فهرست منابع

سخنی با خوانندگان

بخش عمده‌ی کتاب حاضر، در واقع، برگزیده‌ای است از کتاب:

□ **The Life of Bertrand Russell in Pictures and His Own Words**

edited by Christopher Farley and David Hodgson

که به مناسبت صدمین سال تولد «برتراند راسل» در سال ۱۹۷۲ منتشر شده است. این اثر با استفاده از تصاویری از داستان زندگی راسل در کنار گزیده‌هایی از آثار و نوشته‌هایش می‌کوشد تا خواننده را با زندگی و میراث علمی این فیلسوفِ عالیقدر آشنا کند. امید است که این کتابِ کوچک مفید واقع شود و بر فهم اندیشه‌های راسل بیفزاید. آن را تقدیم می‌کنیم به:

برتراند راسل

برای راهی که به سوی صلح روشن ساخته است...

امیر کشفی

بهار ۱۳۸۹

از هر گونه نظر و پیشنهادِ رحمت‌آمیز استقبال می‌کنیم

a_drop_of_rain_50@yahoo.com



• پدرِ راسل، جان راسل، نُرد آمبرلی^۳

○ پدرم مردی بود اهل فلسفه، پُرکار، بی‌دل‌بستگی به دنیا، کج خلق، و از خودراضی. ... [او] مردی آزاداندیش بود و کتاب بزرگی به نام *تحلیلی* در عقیده‌ی دینی^۴ نوشته بود که پس از مرگش انتشار یافت. کتابخانه‌ی مفصلی داشت که کتابهایی از آبا کلیسا، آثاری درباره‌ی آئین بودا، گزارشهایی پیرامون آیین کنفوسیوس، و مانند اینها، را در آن گردآورده بود.^(۵)



• مادرِ راسل، کاترین استنلی، لیدی آمبرلی^۱

○ مادرم، که بعداً از روی یادداشتهای روزانه و نامه‌هایش دریافتم، زنی بود قوی، بانشاط، نکته‌سنج، جدی، مبتکر، و بی‌پروا. از تصویرش برمی‌آمد که باید زیبا هم بوده باشد.^(۲)





• خانه‌ای که راسل در آن به دنیا آمد، ریونزکرافت^۶

○ پدر و مادرم در ۱۸۶۴، وقتی که هر دو فقط ۲۲ سال داشتند، ازدواج کرده بودند. برادرم، چنانکه در زندگینامه‌ای که به قلم خود نوشته است بر خود می‌بالد، درست نه ماه و چهار روز پس از عروسی زاده شد. کمی پیش از اینکه من متولد شوم، والدینم برای زندگی به خانه‌ی خیلی پرت افتاده‌ای به نام ریونزکرافت (که حالا کلیدن هال^۷ نامیده می‌شود) در جنگلی درست در بالای کرانه‌های پُر شیب رود وای^۸ رفته بودند.^(۹)



• راسل در چهار سالگی، ۱۸۷۶

○ در سراسر دوره‌ی بچگی احساس روزافزونی از تنهایی داشتم، و نومییدی از یافتن کسی که بتوانم با او دردِ دل کنم. طبیعت و کتاب و (بعد) ریاضیات مرا از افسردگی مطلق رهانیدند.^(۱۰)



• خانه‌ی دوران کودکی راسل، پمبروک لاج^{۱۱}، حدود ۱۸۸۳

○ پمبروک لاج، که پدربزرگ و مادربزرگ من در آن می‌زیستند، خانه‌ی دو طبقه‌ای است که گویی بی‌هیچ نقشه‌ای در پارک ریچموند^{۱۲} ساخته شده است. این عطیه‌ای بود شاهانه، و نامش از لیدی پمبرک گرفته شده است، که جرج سوم^{۱۳} در روزهای دیوانگی به وی علاقه‌مند شده بود. ملکه آن را به پدربزرگ و مادربزرگم در سنین میان ۴۰ و ۵۰ سالگی آنان داده بود تا تمام عمر در آن زندگی کنند، و از آن پس آنان در آن بسر برده بودند.^(۱۴)



• راسل، حدود سال ۱۸۸۱

○ سالهای نوجوانی من سالهای تنهایی و نامرادی بود. هم در زندگی عاطفی و هم در زندگی فکری مجبور بودم نوعی پنهانکاری اکید را نسبت به کسانی که مراعات کنم، علائق من بین مسائل جنسی و دین و ریاضیات تقسیم شده بود.^(۱۵)



• راسل در حدود ۱۰ سالگی

○ در یازده سالگی خواندن کتاب اقلیدس را شروع کردم، و برادرم معلم بود. این کار یکی از حادثه‌های بزرگ زندگیم بود، و به دلپذیری اولین عشق. هیچ تصور نکرده بودم که در دنیا چیزی این همه لذتبخش باشد.^(۱۶)



• دوره‌ی دانشجویی در دانشگاه کیمبریج^{۱۷}، ۱۸۹۳

○ اهمیت کیمبریج در زندگی من از این بابت بود که برایم دوستانی فراهم آورد و به من در مباحث فکری آموذگی بخشید، اما از حیث آموزش واقعی علمی اهمیتی نداشت. ... بیشتر آنچه در فلسفه آموختم بعداً در نظرم مقرون به خطا جلوه کرد، و چند سال بتدریج برای زدودن عادات تفکری صرف نمودم که آنجا کسب کرده بودم. یک عادت فکری برآستی ارزنده‌ای که در آنجا نصیبم شد شرافت فکری بود. این فضیلت بی‌شبهه نه تنها در میان دوستانم بلکه در میان استادانم نیز وجود داشت. هیچ به یاد ندارم که استادی از اینک‌ه شاگردی وی را متوجه خطایی می‌کند برآشوبد، حال آنکه به یاد دارم که شاگردان بارها در اجرای این شاهکار توفیق یافتند. ... در زمان جنگ گویی صاعقه‌ای بر من فرود آمد وقتی فهمیدم که، حتی در کیمبریج، شرافت فکری محدوده‌هایی خاص خود دارد. تا آن زمان، هر جا که زیستم، احساس می‌کردم که کیمبریج در کوهی زمین تنها جایی است که می‌توانستم در آن به صورت خانه‌ی خود بنگرم.^(۱۸)



• راسل، ۱۸۹۴

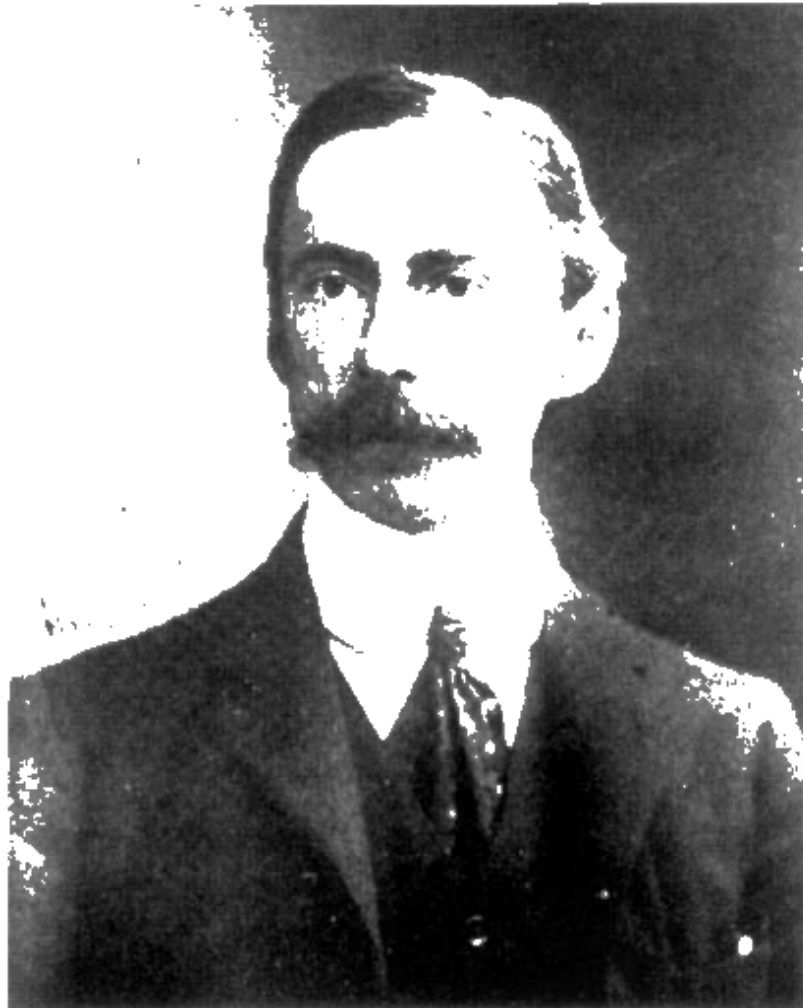
○ دلبستگی آغازین من به فلسفه منبعث از دو منبع بود: از یک سو، مشتاق بودم دریابم که آیا فلسفه برهانی هرچند مبهم در تأیید آنچه که می‌تواند باور دینی نامیده شود عرضه می‌کند یا نه، و از سوی دیگر، دوست داشتم خود را متقاعد سازم که دست کم در ریاضیات محض می‌توان به چیزی شناخت حاصل کرد هرچند که در جاهای دیگر امکان یک همچو شناختی وجود نداشته باشد. در طی دوره‌ی جوانی، در تنهایی، و با قدری کمک از کتابها درباره‌ی این مسئله‌ها اندیشیدم. در مورد دین، نخست باور خود را به اراده‌ی آزاد^{۱۹} از دست دادم، سپس به بقای روح^{۲۰}، و سرانجام به خدا. در مورد مبانی ریاضیات به هیچ جا نرسیدم. به رغم تمایل شدید به تجربه‌ی گروهی^{۲۱} نمی‌توانستم باور کنم که «دو و دو چهار می‌شود» یک تعمیم استقرایی حاصل از تجربه است، ولی درباره‌ی هر آنچه که در آنسوی این نتیجه‌گیری صرفاً سلبی بود در تردید ماندم.^(۲۲)



• آلیس پیرسال اسمیت^{۲۳}، نخستین همسر راسل

○ آلیس و من در ۱۳ دسامبر ۱۸۹۴ عروسی کردیم. ... با نخستین زناشویی، من در دوره‌ی نیکبختی بزرگ و کار ثمربخشی گام نهادم. چون نگرانیهای عاطفی نداشتم، همه‌ی نیروییم در جهت‌های فکری قرار گرفت.^(۲۴)

NORTH EAST SURREY (OR WIMBLEDON) DIVISION
PARLIAMENTARY BYE ELECTION



• نامزد نمایندگی پارلمان، ۱۹۰۷

○ در انتخابات میان دوره‌ای ۱۹۰۷، از طرف هواخواهان حق رأی زنان، داوطلب نمایندگی مجلس شدم. ... هنگامی که، در سالهای بعد، به مبارزه با جنگ جهانی اول برخاستم، مخالفتی که از طرف عامه ابراز گردید با آنچه در ۱۹۰۷ نصیب طرفداران حق رأی زنان شده بود قابل مقایسه نبود. اکثریت مردم کل موضوع را مطلبی قابل استهزا تلقی کردند. ... تخم‌مرغ‌های گندیده به طرف من نشانه‌گیری شد و به زخم خورد. در سخنرانی اولم چند موش برای ترساندن خانم‌ها ول کردند و خانم‌هایی که با خودشان همدست بودند به نشانه‌ی ترسیدن جیغ کشیدند تا آبروی همجنسان خود را ببرند.^(۲۵)

PRINCIPIA MATHEMATICA

BY
ALFRED NORTH WHITEHEAD
AND
BERTRAND RUSSELL, F.R.S.



CAMBRIDGE
AT THE UNIVERSITY PRESS



• آلفرد نورث وایتهد^{۲۹}، همکار راسل در نگارش

کتاب «پرنکیپیا ماتماتیکا»

• «پرنکیپیا ماتماتیکا» (مبادهای ریاضی)،
محصول کار مشترک راسل و وایتهد،
بزرگترین اثر واحد در منطق از زمان ارسطو
به بعد است.

○ من از ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۰ سالی در حدود ۸ ماه
روزی ۱۰ تا ۱۲ ساعت بر سر این کار گذاشتم.
نسخه‌ی خطی هر روز بیشتر حجیم می‌شد، و هر
وقت که برای قدم زدن از خانه خارج می‌شدم
بیم آن داشتم که خانه آتش بگیرد و نسخه‌ی
خطی کتاب بسوزد. البته این از آن نسخه‌های
خطی نبود که بتوان آن را ماشین کرد، حتی
بتوان از آن رونوشت برداشت. سرانجام وقتی که
آن را به انتشارات دانشگاه بردیم آن قدر زیاد بود
که ناچار شدیم یک چهارچرخه‌ی کهنه برای
بردن آن کرایه کنیم. حتی آن وقت هم
دشواریهای ما به پایان نرسید، و انتشارات
دانشگاه برآورد می‌کرد که در این کار ۶۰۰ لیره
خسارت خواهد دید؛ و با اینکه عضوهای کمیته با
خُسن نیت آماده‌ی پذیرفتن ۳۰۰ لیره ضرر
بودند، احساس می‌کردند که از این مبلغ
نمی‌توانند تجاوز کنند. انجمن پادشاهی^{۲۶}
با نهایت سخاوت ۲۰۰ لیره را بر عهده گرفت، و
بار ۱۰۰ لیره‌ی دیگر بر دوش خود ما ماند. بدین
ترتیب هر یک از ما برای ۱۰ سال کار منهای
۵۰ لیره دریافت کرد، و حد نصاب بهشت^{۲۷}
گمشده^{۲۸} شکسته شد.